

### ۳- نظام سرمایه داری صنعتی: سرمایه داری صنعتی، ماهیت تولید

را تغییر داده و به همراه آن، شکل ویژه ستم بر زنان را به وجود آورد. "اهل خانه" که واحد اصلی تولید به شمار می آمد، با کارخانه ها و زمین های کشاورزی نظام سرمایه داری، جایگزین گردید. یک خانواده کارگری دیگر، وسایل تأمین معاش خود را تولید نمی کرد و دیگر، صاحب وسایل تولید نبود. بدین سان کاپیتالیسم پرولتاریا را به وجود آورد. یعنی طبقه ای که هیچ چیز جز نیروی کار خود را صاحب نبود. به فروش رساندن این نیروی کار، نه تنها وسیله ادامه حیات شد، بلکه با روی کار آمدن ماشین آلات تولیدی در تولیدات صنعتی، امکان استفاده از تمام افراد طبقه کارگر را، صرف نظر از سن و جنسیت آن ها، در امر تولید میسر نمود.

در مرحله اول رشد سرمایه داری صنعتی که بیش از هر جای دیگر در انگلستان به چشم می خورد، روابط جدید تولیدی، شکل کهنه خانواده و "اهل خانه" را با کشاندن تمامی افراد به کارخانجات، معادن و نخریسی ها، منحل کرد. ظرفیت کارگران در حفظ حیات و تولید مثل، بدین ترتیب صدمه دیده و کاهش یافت، زیرا آن فرصت لازم را که "اهل خانه" کارگری نیاز داشت تا با تولید مثل خود، نیروی کار را تأمین کند، از برای تولید سرمایه داری می گذشت. این امر زمینه مبارزه را در راه محدود کردن ساعات کار روزانه و مرز گذاشتن برای کار زنان و کودکان، گشود. اگر چه "اهل خانه" به عنوان واحد تولید اجتماعی اصلی، به وسیله نظام سرمایه داری از بین رفت، اما خانواده باقی ماند و وسیله ای شد برای ادامه تولید مثل و نیروی کار این طبقه جدید- پرولتاریا. کاپیتالیسم داشت این ظرفیت و توان پرولتاریا را از ریشه نابود می کرد. به وسیله تحمیل ساعات کار طولانی در شرایط وحشتناک بر تک تک افراد خانواده های پرولتاریا، عملاً شرایط نابودی زندگی خانوادگی این طبقه فراهم شده بود. با روبرو شدن با مقاومت و مبارزه پرولتاریا در

این مورد بود که بخش هائی از طبقه سرمایه دار متوجه شدند که باید وارد عمل شوند.

در قضاوتی بی طرفانه ملاحظه می شود که رسیدگی به وضعیت پرولتاریا برای تولید مثل که در ایجاد نیروی کار پرولتاریا مهم به شمار می آمد، مسأله با اهمیتی برای صاحب کاران بود. اما انگیزه سودجویی، سرمایه داران را چنان کور می کند که حتی قادر نیستند صلاح دراز مدت خود را ببینند. تنها زمانی که عملاً نیروهای طبقه کارگر در میان اقتدار خود تجزیه می شوند است که بعضی از بخش های طبقه حاکم مجبور می شوند مواضعی فراسوی خواست ها و اعتراضات صاحب کاران «وایس گرا» اتخاذ نموده و رفرم هائی ایجاد نمایند که در نهایت برای حفظ و ادامه حاکمیت سرمایه است. لذا در بریتانیای قرن نوزدهم که الگوی نخستین کاپیتالیسم صنعتی مدرن بود، بورژوازی لیبرال، زیر فشار پرولتاریا تسلیم گردیده و رفرمی را پیاده کرد که در آن زمان و شرایط، لازم می دید.

هیچ امر اتوماتیکی ای نبود که باعث شکوفائی «آگاهی» ناگهانی کاپیتالیسم گردیده و این نظام را وادار به پیاده کردن قانون محدود کردن روزهای کار نماید، مگر ترس از برخورد انقلابی طبقه کارگر. بنابر این همین اصل مارکس به حق، این رفرم های قانونی را یک پیروزی تعیین کننده در اقتصاد سیاسی طبقه کارگر خطاب کرد.

استفاده از قانون محدود کردن ساعات کار روزانه و به ویژه محدودیت کاری زنان و کودکان، فرصت لازم را برای باز تولید نیروی کار فراهم آورد. این خود یکی از علت های کاهش نقش زنان در امر تولید و به عهده گرفتن مسئولیت کارهای خانگی گردید. در نتیجه، واحد خانوادگی که به وسیله خشونت دوران اولیه صنعتی شدن، متلاشی شده بود، دوباره شکل گرفت تا با تغییرات و محدودیت های خود، ضامن باز تولید نیروی کار باشد. این امر منتهی به حذف کامل زنان از تولید اجتماعی در نظام

سرمایه داری نشد، ولی باعث کسب نقش دوم، و اتفاقاً به وجود آوردن لشکری از نیروی کار ذخیره و انعطاف پذیر گردید.

در بریتانیا، دوره ای بین اواسط تا اواخر قرن نوزدهم، صرف استفاده از قانون حمایت از کارگر و ایجاد مجدد خانواده به این شکل، به وسیله اشرافیت کارگری و اتحادیه های صنفی جهت حذف زنان در امر تولید، به مراحل بسیار فراتر از آن چه که لازم برای تولید مثل طبقه کارگر بود، کشانید. در امر مسیر، قوانین کارخانه ها با وجود این که هم در حال رشد و هم لازم برای طبقه کارگر بودند، اما به قیمت زحمت بیشتر زنان در داشتن نقش، در نیروی کار استخدام شده، تمام شدند. خانواده تبدیل به تنها وسیله برای حفظ و ادامه حیات فیزیکی و اجتماعی طبقه کارگر در چارچوب نظام خشونت آمیز سرمایه داری گشته و لذا مورد حمایت این طبقه قرار گرفت. اما این پناه گاه در واقع زندانی شد برای زنان. خانواده کانونی شد برای باز تولید نیروی کار و این بدان معنی بود که باید بر جدانی بین کار خانگی و تولید اجتماعی، تکیه بیشتری شود و بدین سان ستم وارد بر زنان نیز افزایش یافت. در این دوران واحد خانواده پرولتاریا به شدت متناقض گردید (که تا به امروز نیز باقی مانده است). از یک طرف برای کارگران - زن و مرد- تنها جایی بود که بدان برای استراحت، کسب انرژی، تمدد اعصاب و آرامش روحی می توانستند رو آورند. از طرف دیگر، خصلت ارثی ستم گرانه آن. اغلب توان آن را در ارضاء کردن این نیازها از بین برده و رد می کرد، لذا از آن جز سپر محدودی در برابر تخریب نظام سرمایه داری باقی نماند.

در کشورهایی مانند بریتانیا، شکوفائی اشرافیت کارگری این امکان را برای آن ها به وجود آورد که زنان خود را به طور تمام وقت در خانه نگه داشته و تقلید دقیقی از «آرمان» بورژوازی کنند. از طریق این قشر از اشرافیت کارگری، این آرمان به تمام طبقه کارگر انتقال داده شد. دفاع از این آرمان نیز بر پرچم رفرمیسم سیاسی محک شد. لذا دفاع از خانواده به عنوان وسیله ای برای حفظ بقاء به وسیله رهبران

رفرمیستی که در میان اشرافیت کارگری پایگاه داشتند، تبدیل به آرمان بورژوازی واپس گر از نقش خانواده گردید. این تا حدودی دلیل آنست که برخلاف انتظارات مارکس و انگلس- خانواده پرولتاریا از بین نرفت. دلیل دیگر این بود که خود نظام سرمایه داری نمی توانست هیچ ساختار دیگر اجتماعی را به وجود آورد که قادر باشد نیازهای این نظام را در رابطه با توان کار و نیروی کار برآورده کند.

بار رشد و گسترش کاپیتالیسم در مقیاس جهانی و به ویژه رشد و گسترش امپریالیسم، تخریب خانواده به ارث رسیده از دوران پیش از سرمایه داری، باز هم تکرار شده است. در پروسه رشد و گسترش خود، کاپیتالیسم همواره با «آرمان» خود از نقش خانواده با تناقض برخورد کرده است. در دوران تجارت برده های آفریقایی در آمریکا خانواده و ایدئولوژی یک زندگی خانوادگی به طور کلی تخریب شد. در کشورهای امپریالیستی در دوران رفتن سریع به طرف صنعتی شدن که زنان و مردان و کودکان به روز مزدی کشیده می شدند، توجه آن ها به توان شان در ایجاد و حفظ خانه و خانواده بسیار ناچیز، گردید. به همین ترتیب، در دوران بحران های اقتصادی در کشورهای صنعتی، بیکاری، فقر و تقسیم و جدائی خانواده که عملاً به علت مهاجرت رخ می دهد نیز «عرف» خانواده بورژوازی را به زیر کشیده و تحت الشعاع قرار می دهد. اما دولت بورژوازی، خواسته های بورژوازی در حفظ و نگهداری خانواده آگاه بوده و با مدرنیزه کردن این کشورها آن آرمانی را برای خانواده ترویج می کند. که اغلب ظرفیت کارکرد خانواده را به عنوان یک واحد باز تولید در «توان کار» از پایه نابود می کند.

در خانواده های امپریالیستی آفریقای جنوبی، خانواده ها را عملاً و به طور فیزیکی از یکدیگر جدا نموده اند تا استثمار کارگران سیاه پوست به راحتی صورت گیرد. با نبودن هیچ گونه امکانات رفاهی واقعی برای طبقه کارگر این خانواده ها در خرابه ها و آلونک های محله های کثیف اطراف مراکز صنعتی شهری، مانند نیمه کلونی زندگی می کند، از باندهای آواره جوانان «سنوپانلو» و «مکزیکوسییتی»

که پیری زودرس دارند گرفته تا کودکان بوتیک های تایلند که هم چون نیمه برده ای کار کرده و به طرز وحشیانه ای استثمار می شوند، همه دلیل آمادگی نظام سرمایه داری را در فدا کردن خانواده طبقه کارگر برای بردن سود هر چه بیشتر نشان می دهد.

جلوی این پروسه وحشیانه و غیر انسانی را تنها با مبارزه طبقه کارگر می توان گرفت. مارکس، پیروزی کارگران اروپا را در به تثبیت رساندن محدودیت ساعات کار روزانه که وسیله ای شد در دفاع از ایجاد مجدد خانواده، یک پیروزی برای اقتصاد سیاسی طبقه کارگر در برابر نظام سرمایه داری خواند. چنین پیروزی هائی برای نیمه کلونی ها لازم هستند، اما موقعیت آن ها بی شک ارتباط مستقیم با نابودی تسلط امپریالیسم به دست طبقه کارگر و قدرت موفقیت آن دارد. این به نوبه خود، ضمانتی است برای طبقه کارگر که دوباره به بدبختی های موجود در نظام خانوادگی بورژوازی که زن را به بردگی می گیرد نیز رو نیاورده و متوسل نشود.